

۱۹ آذر ۱۳۹۷ - شماره: ۱۰۷

مقاله ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

«پدر خوانده»

نویسنده مقاله:

طاها رضوی

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم



«پدر خوانده»

طاها رضوی

کیست که نداند جدال و مقابله‌ی «حق» و «باطل» سابقه‌ای به درازای تاریخ داشته و از ابتدای خلقت، زمین خاکی، آوردگاه حق‌طلبان و ایادی شیطان بوده است؟ در همه‌ی اعصار، اهل باطل با تمام قوا توسط یاران کثیر و سیاهه‌ی خود بی‌وقفه در پی آن بوده‌اند تا حق را از اهل آن بگیرند و ظلم و تاریکی را در جهان مستولی سازند. در مقابل، اهل حق نیز ساکت ننشسته‌اند و علی‌رغم قلت خود همواره در تلاش بوده‌اند تا با تکیه بر تأیید و نصرت خداوند و راهنمایی‌های گماشتگانش در زمین، آن -حق- را به جای خود بازگردانند و عدالت و روشنایی را در زمین بگسترانند. اما آنچه جای تأسف دارد، این واقعیت تلخ است که در ظاهر، غالباً این اهل باطل و یاران ابلیس بوده‌اند که بر شمار اندک حق‌طلبان پیروز شده‌اند. قرآن نیز از این واقعیت ناگوار بارها خبر داده و روایت‌های بسیاری را از رذالت‌های شیاطین، کافران، مشرکان و منافقان نقل نموده است؛ تا جایی که می‌توان گفت هیچ زبانی حقیقت را فریاد نزد، مگر اینکه به دست ظالمان شیطان صفت، از حلقوم جدا شد!

نه ظالمان از این نبرد تاریخی خسته شدند و نه اهل حق از طلب خود دست برداشتند، به نحوی که سراسر تاریخ عرصه‌ی تکرار یک داستان شد؛ داستانی که در آن پیامبری از جانب خداوند به سوی مردم فرستاده می‌شد تا انحرافات و تحریف‌ها و بدعت‌ها را از میانشان بزداید و آن‌ها را با خالق خویش آشنا سازد

و به اطاعت از فرامین و احکامش دعوت نماید، تا این گونه خدای یگانه در زمین پرستش شود و جهان روی صلح و آرامش و عدالت را ببیند و از طرفی دیگر یاران و دوستان ابلیس که از حق و گسترش آن در جهان براثت و بیزاری می‌جستند، از هر ابزاری استفاده می‌کردند تا پیام آن پیامبر را در نطفه خفه گردانند و پیش از آنکه پرنده‌ی عدالت پر و بال و قدرت پرواز بگیرد، چنگال خویش را در گلوئی آن فرو می‌کردند و پس از آنکه آب‌ها از آسیاب افتاد، با کمک راهبان و کاهنان خائن شروع به تحریف آموزه‌های اصیلی می‌کردند که پیامبر معاصر خود در بین مردم به امانت نهاده بود. اما دیر یا زود دوباره اندک مردم عاقلی یافت می‌شدند که به ناتوانی خدایانی که ساخته‌ی دست مشرکان بودند و نیز خیانت راهبان و فقهای مکتب ساختگی و جعلی قوم خود پی می‌بردند و متوجه خلأ عدالت و آموزه‌های پیامبران پیشین در جامعه‌ی خویش می‌شدند. از این رو، خداوند پس از اقبال آن‌ها به سوی حق باز پیامبری را برای هدایت و ارشاد این دسته مبعوث می‌فرمود و دوباره پایان تلخ داستان پیامبر پیشین تکرار می‌گشت. این شد که پیامبران از پی پیامبران و امامان حق از پی یکدیگر آمدند و کشته شدند و حق و اهل آن در بین باطل و اهلش مظلوم و مهجور ماندند تا جایی که آخرین ذخیره‌ی خداوند از بین امامان حق، از ترس آنکه به سرنوشت هم‌کیشان خویش دچار شود و پرچم عدالت برای همیشه از زمین برچیده شود به غیبت و زندگی در خفا وادار شد.

پس از صدها بار تجربه و تکرار این داستان تلخ، تدبیری خطرناک و شوم در ذهن آلوده و مسموم ابلیس شکل گرفت؛ تدبیری که می‌توانست به این نزاع هزاران ساله پایان دهد و او و جنودش را فاتح بلامنازع نبرد بین حق و باطل گرداند. او که حال جامعه‌شناس و مردم‌شناس قهار شده و با پیامبران و مؤمنان فراوانی دست و پنجه نرم کرده است، به نیکی می‌داند آن چه دسته‌ای از مردم عدالت‌طلب را به سوی فرستاده‌ای از جانب خدای یگانه سوق می‌دهد، احساس نیاز و درک جای خالی آن فرستاده است که سخنش سخن خداوند و حاکمیتش حاکمیت اوست. او به نیکی فهمیده است که دیگر نمی‌تواند این مردم را که خدای خود را به واسطه‌ی آموزه‌های پیامبران و کتب آسمانی شناخته‌اند و سخنش را شنیده‌اند که فرموده است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/ ۳۰)؛ «من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام»، با بتی از جنس سنگ و چوب فریفت و با یاهو سُرایی چند زاهدنمای قلابی سرگرمشان کرد؛ چراکه دیر یا زود همانند نیاکانشان عده‌ای از آن‌ها نیز سراغ خلیفه‌ی جعل شده از سوی پروردگارشان را خواهند گرفت و گماشته‌ی خدا را جست‌وجو خواهند کرد و دوباره شیطان را به زحمت خواهند انداخت تا با فرستاده‌ی دیگری از فرستادگان خدا رویارو شود. لذا او با یک واکاوی تاریخی و ریشه‌یابی دقیق فهمید که برای اتمام این رویه و کاهش هزینه‌های زیادی که برای جنگیدن با فرستادگان خدا صرف می‌کند، باید احساس خلأ خلیفه‌ی خدا را در بین مردم از بین ببرد، به شکلی که دیگر هیچ یک از آن‌ها جای خالی او را احساس نکند و از این رو، نیاز و لزومی نبیند تا بخواهد او را جست‌وجو کند. در غیر این صورت، آن‌ها که خواسته

یا ناخواسته زمینه‌ی غیبت خلیفه‌ی خدا را مهیا کرده بودند، به اشتباه خویش پی خواهند برد و زمینه‌ی ظهورش را فراهم خواهند ساخت و تمام زحمات حزب شیطان به هدر خواهد رفت.

واضح است که جای گماشته‌ی خداوند را تنها یک گماشته‌ی جعلی نه از جنس سنگ و چوب، بل این بار از جنس خودش یعنی گوشت و پوست می‌تواند پر کند؛ به نحوی که با وجود این گماشته‌ی جعلی دیگر کسی سراغ خلیفه‌ی خدا را نگیرد و خلأ حاکمیتش را احساس نکند. این شد که بنیان این طرح و توطئه‌ی شیطانی با یک پی‌ریزی دقیق و اساسی، شروع به شکل‌گیری کرد و ایادی شیطان با کمک جاعلان حدیث اموی و عباسی، زمینه‌ی اجرای این طرح شوم را آغاز نمودند و به تدریج اذهان عمومی مسلمانان را به سویی که می‌خواستند سوق دادند؛ یعنی رجوع به راویان حدیث و فقهاء و غیره به جای رجوع به خلیفه‌ی خدا و گماشته‌ی او در زمین! از طرفی حصر و زندانی کردن خلفای بر حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز شدیداً به پیشرفت بیشتر این توطئه‌ی شوم کمک می‌کرد، تا جایی که شروع غیبت کامل آخرین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک گام و جهش بزرگ برای شیاطین در خصوص رسیدن به هدف نحسشان محسوب می‌شد.

اما این رجوع به راویان حدیث و فقهاء و استفتاء و تبعیت بی چون و چرا از آن‌ها به تنهایی نمی‌توانست همه‌ی ابعاد را که مدّ نظر ابلیس بود در برگیرد؛ به همین سبب ایجاد یک ولایت جعلی برای این راویان و فقیهان در امور دینی و زندگی مسلمانان گام دیگر شیطان برای تکمیل استراتژی خود بود. با اجرای این طرح، گماشتگان شیطان ولایتی را پیدا می‌کردند که خلیفه‌ی خداوند داشت و این می‌توانست تأثیر به سزایی در فاصله گرفتن بیشتر مردم از گماشته‌ی خداوند داشته باشد. پس از رجوع و اطاعت مقلدان‌ه‌ی مردم از این گماشتگان جعلی و تأسیس ولایت خلیفه‌ی خداوند برای آن‌ها، آخرین گام ابلیس برای رساندن طرح و توطئه‌ی خود به مرحله‌ی پایانی که انقطاع کامل مردم از خلیفه‌ی خداوند بود، ایجاد یک حاکمیت متعارف و کامل بر اساس ولایتی مطلق درست مانند ولایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای این گماشتگان جعلی بود. به همین سبب، شیطان همواره مترصد بود تا در فرصتی مناسب و مغتنم با ایجاد چنین حاکمیتی، مردم به طور کامل خود را بی‌نیاز از وجود خلیفه‌ای از جانب خداوند بیندارند و دیگر نیازی برای اظهار او در بین خود احساس نکنند؛ چراکه این گماشتگان جعلی، هم مرجع آن‌ها برای دریافت احکام الهی بودند و هم حاکم و صاحب اختیار آن‌ها در امور دنیا. با این وصف در نظر اغلب مردم دیگر نیازی برای اظهار خلیفه‌ی خداوند نخواهد بود و این چنین ذکر و یادش محصور و محدود به ندبه‌خوانی‌های بی‌بصیرت، گرفتن جشن تولّد برای او یا احياناً درخواست حاجت از او در غیابش خواهد شد!

به راستی که با وجود چنین گماشتگانی، چرا باید مردم ظاهرین احساس نیاز به گماشته‌ی خداوند کنند؟ هر چه را بخواهند می‌توانند در این گماشتگان جعلی بیابند. اگر مرجع دینی بخواهند، آن‌ها هستند.

اگر رهبر بخواهند، آن‌ها هستند. اگر ولیّ امر بخواهند، آن‌ها هستند. اگر امام بخواهند، آن‌ها هستند. اگر منصوبی از جانب خدا بخواهند، آن‌ها هستند. این گماشتگان جعلی همه‌ی این‌ها هستند، در حالی که نیستند! بودن‌های آن‌ها اعتباری و جعلی است!

آری اگر پیش از تولّد طفلی، پدر و مادرش از هم جدا شوند، او در تمام مراحل زندگی خویش جای خالی و فقدان پدر را احساس می‌کند و همواره حسرت وجود و حمایتش را با خود به همراه دارد و حاضر است تمام اندوخته و دارایی خویش را بدهد و دمی تحت سایه‌ی حمایت پدر عزیزش و در کنار او بیاساید و پشتش را به حضور او گرم کند. لذا همه‌ی همّ و غمّ خود را در جهت یافتن پدر خود قرار می‌دهد، امّا اگر از بدو تولّد، مادر این نوزاد مردی را به همسری اختیار کند و او را به جای پدر واقعیّ آن طفل به او معرفی نماید، آن نوزاد، تا پایان عمر، هرگز خلأ پدر خود را احساس نخواهد کرد و سراغش را نخواهد گرفت ولو هر روز از جانب پدرخوانده‌اش ستم ببیند!

داستان این طفل و ناپدری‌اش وصف حال مردم و حاکمان فعلی است؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ «من و علی پدر این امت هستیم» و امروز «مهدی» این «علی» دوران، پدر این امت است که در بین فرزندان خود که به ناپدری خویش دل خوش کرده‌اند، به غایت غریب است. از این رو، حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی در کتاب شریف «هندسه‌ی عدالت» درباره‌ی این مردم و حاکمانشان فرموده است: «مردم، قربانی مفلوک جهل اعصارند. حکومت‌های شرق و غرب، آن‌ها را فریب داده‌اند و از حکومت انسان کامل به خود مشغول کرده‌اند؛ هم چنان که سراب، تشنه را فریب می‌دهد و پستانک، کودک را از پستان مادر مشغول می‌کند.» (هندسه‌ی عدالت، ص ۴۹)

امّا ابلیس و جنودش علی رغم آنکه تمام دقّت و ذکاوت خود را برای برنامه‌ریزی و اجرای این توطئه‌ی شوم به کار گرفته و همه‌ی زوایای آن را خوب بررسی کرده بودند، دچار یک خطای محاسباتی بزرگ شدند؛ خطای نادیده گرفتن اراده‌ی خالق هستی که خواسته است بر مستضعفان منت بگذارد و آن‌ها را در نهایت، پیشوایان و وارثان زمین قرار دهد؛ چنانکه در کتاب خود از آن خبر داده و فرموده است: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص / ۵). این گونه خداوند به واسطه‌ی عالمی از تبار اهل بیت آخرین پیامبرش، این توطئه‌ی شوم حزب شیطان را برملا نمود و آن‌ها را که اهل حقّ و انصاف بودند از حقیقت ماجرا آگاه کرد تا باب هدایت با وجود این گماشتگان جعلی بسته نشود و عاقلان آزاده دوباره سر برگردانند و جای خالی خلیفه‌ی خداوند در زمین و گسترش فساد در آن را که نتیجه‌ی مستقیم غیبت و عدم حاکمیت اوست، با چشمانی که از موانع شناخت برکنار است، ببینند. بله، امروز فریادهای دلسوزانه‌ی عالم بزرگ، حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی تمامی برنامه‌های مخفی شیاطین و سیاست‌بازی‌های آن‌ها را آشکار کرده است و بی هیچ چشم‌داشتی مردم را به سوی حاکمیت خلیفه‌ی خداوند

دعوت می‌نماید و از این جهت بر همه‌ی خداپرستان لازم و واجب است که بدون هرگونه تعصّب، دعوت ایشان را بپذیرند و دست از اطاعت، اعانت و حفاظت این گماشتگان جعلی بردارند و به سوی خلیفه‌ی خداوند حرکت نمایند و با اطاعت، اعانت و حفاظت از او زمینه‌ی ظهور و حاکمیتش را فراهم سازند تا او به سیطره‌ی کفرآمیز شیاطین جنّی و انسی در زمین پایان دهد این شاء الله.

دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:

۱. مقاله‌ی «منصور هاشمی خراسانی؛ زداینده‌ی بدعت‌ها از اسلام»
۲. مقاله‌ی «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ حقیقت شو!»
۳. مقاله‌ی «مروّری بر حکمت‌نامه‌ی هندسه عدالت»

